

ملت بت پرست یونان را بخدا پرستی دعوت میکرد .  
 رؤسای قوم و جهال پادشاه را بکشتن وی مجبور ساختند  
 پادشاه او را در محبس انداخته و تهدید کرد که اگر دست از عقیده  
 خود بر ندارد کشته میشود .

سقراط چنین جواب داد ( ان سقراط فی حب والملك لا یقدر  
 الا علی کسر الحب فالحب یکسر و یرجع الماء الی البحر ) یعنی سقراط  
 آبی است از دریای وحدت و الوهیت که در سبوی جسم قرار  
 گرفته و پادشاه جزء بر شکستن سبوی قدرت ندارد و چون سبوی بشکند  
 آب بدریا خواهد پیوست .

( لا ادری )

عارف بوجود خود چو بینا گردد هر چیز دلش خواست مهیا گردد  
 در یاب حجاب را که در بهر وجود پرداخت چو دل ز خویش دریا گردد

( بهلول عارف )

هرون - بزم حج بکوفه رسید و اهالی او را استقبال کردند  
 ناگاه در میان جمعیت یکی فریاد بر آورد ( یا هرون ) هرون گفت  
 این شخص گستاخ گو کیست جواب دادند بهلول است پرده هودج را بلند  
 کرد و گفت چه میگوئی . بهلول گفت روایت مسند است که قدامه  
 ابن عبدالله عامری میگوید حضرت رسول را هنگام رمی جمره زیارت  
 کردم در حالیکه هیچکس را از اطراف او ضرب و طرد نمیکردند  
 ای هرون نواضع تو در این سفر بهتر از تکبر است زیرا بحرم

کبریا مشرف میشوی . هرون گریست گفت بیشتر بگو گفت : هر مردی که دارای سلطنت یا مال و یا جمال باشد و سلطنت خود را در عدل و مال خود را در انفاق و جمال را در عفت صرف نماید در دفتر الهی از ابرار است هرون گفت احسنت و خواست جایزه و مستمری باو بدهد بهلول سر با آسمان بلند کرده و گفت : من و تو هر دو عیال خدا هستیم محالست که خدا تو را یاد و مرا فراموش کند .

### « حکیم فردوسی »

پس از انجام شاهنامه و زنده کردن عجم بچنان کتاب ادبی پارسی در راه عقیده خود بحکم طبع بلند ادبی از شصت هزار مقال طلا گذشت و زبان تملق بسطان محمود و حسن میمنندی نگشود بعضی از دوستان او را بتملق میمنندی دعوت کردند جواب داد .  
من بنده کن مبادی فطرت نبوده ام مایل بمال هرگز و طامع بجاه نیز سوی در وزیر چرا ملتفت شوم چون فارغم ز بار گاه بادشاه نیز ( نیز گوید )

ز میمنندی آیین مردی مجوی ز نام و نشانش مکن جستجوی  
قلم بر سر او بزنی همچومن که گمباد نامش بهر انجمن  
( بسطان محمود بجای پوزش و نیاز )

( چنین خطاب و عتاب کرد )

ایا شاه محمود کشور گشای ز کس گرترسی ترس از خدای  
هر آنشه که در بند دنیا بود بنزدیک اهل خرد خوار بود

بگوئی که این خیره گفتن چراست	کراید و نکه شاهی بگیتی تورا است
نیندیشی از تیغ خونریز من	ندیدی تو این خاطر تیز من
که تا شاه گیرد از این کار بند	از آن گفتم این بتهای بلند
بیندیشد از بند پیر کهن	کز این پس بداند چه باشد سخن
همان حرمت خود نگه دارد او	دگر شاعران را نیاز دارد او
بماند هجا تا قیامت بجا	که شاعر چو رنجد بگوید هجا

( حکیم نظامی )

( پیاد شاه چنین اندر زمیدهد )

بسا آینه کاند در دست شاهان	سیه گشت از نقیر داد خواهان
جهانسوزی بد است و جور سازی	تو را به گر رعیت را نوازی
از آن ترسم که گرد داین مثل راست	که آنشه گفت کاورا کس نمیخواست
کهن دولت که باشد دیر پیوند	رعیت را نباشد هیچ در بند
ز مثل خود جهان چون طاق بیند	جهان خود را باستحقاق بیند
ز مفروری چو در سر ناز گیرد	مراعات از رعیت باز گیرد
نو اقبالی بر آرد دست ناگاه	کند دست دراز از خلق کوتاه
خلایق را چو نیکو خواه گردد	باجماع خلایق شاه گردد
فرو خوان قصه دارا و جمشید	که با هر یک چه بازی کرد خورشید

( شیخ سعدی در مقام )

( نصیحت با پادشای چنین سخن میراند )

بنوبند ملوک اندر این سپنج سرای	کنون که نوبت است ایملک بعدل گرای
درم بجورستانان زربزیت ده	بنای خانه کنانند و بام قصر اندای

بعاقبت خبر آید که مرد ظالم مرد بسیم سوختگان زرنگار کرده سرای نیاز باید و طاعت نه شوکت و ناموس بلند بانگ چه سود و تهی میان چو درای نگویمت چو زبان آوران رنگ آمیز که ابر مشک فشانی و بحر گوهر زای نگاهد آنچه نوشته است و عمر تفراید بس این چه فایده گفتن که تا بحر پای مزید رفعت دنیا و آخرت طلبی بعدل و عفو و کرم گوش و در صلاح افزای هر آنکست که بازار خلق فرماید عدوی مملکت است او بکشتنش فرمای بس از این مقدمات در نتیجه میگوئیم که دوی درد و چاره بیچارگیهای ایران علم و حکمت و ادب یا عالم و حکیم و ادیب است و بس وسیله ایجاد و راه تحصیل هم منحصر است بساحت وزارت معارف هر چند ایجاد وزارت معارف هم موقوف بوجود حکیم و ادیب است و در اینجا حقیقاً دور محال لازم می آید .

زیرا ادیب شجاع و حکیم نیرومندی باید تا مفاسد و نواقص وزارتخانه را برای رفع کردن گوشزد طرفداران استقلال مملکت بنماید .

و اگر حکیم یا ادیبی داشتیم چنین می گفت :

در دوره استبداد ناصری باین مطلب پی برده بودند که .

( ذات نایافته از هستی بخش نتواند که شود هستی بخش )

و از اینرو حکیم دانشمندی مانند شاهزاده علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه وزیر علوم و معارف بود ولی برعکس در دوره عدل مظفری هر کس در بیسوادی ممتاز بود وزیر معارف گردید و نیز بهمین سبب جز در دوره یک وزیر که نسبتاً دارای علم و ادب بود هیچگونه خدمتی بعالم علم و ادب

از این وزارتخانه بروز و ظهور نکرد .

می گفت : در مملکتی که معلمین بالنسبه باسواد حقوقشان از بیست تومان تجاوز نکند و فلانشخص ... بدلیل اینکه در علم با اطفال کلاس اول مدرسه ابتدائی و در خط با مکسی که در مرکب اوقاده و بر روی صفحه کاغذ حرکت کند برابر است رئیس تعلیمات عمومی یکمملکت باشد با ماهی دوپست یا صد و پنجاه تومان چنین مملکتی مسالخ و حکمت و مذبح ادب و صنعت است .

( میگفت ! ) : در کشوری که کرسیهای مهم معارف با نردبان جنایت و خیانت اشغال گردد هنرمندان و ادبا! گرهستند باید بمیرند و بیهنران خائن و جانی جای آنانرا بگیرند .

می گفت : اگر وزیر معارف کنونی با دیگری ابراز شجاعت ادبی و علمی و کفایت در تأسیس وزارت معارف نمود باید جامعه ملت چنین وزیررا دائماً نگاهداری کرده و با تقییر کابینه ها نکذارد تقییر کند و در حقیقت معارف را از پلتيك مجزا سازند تا بدینوسیله بار دیگر ایران مملکت علم و ادب و صنعت گردد .

می گفت : اصلاحات معارف باید از اطاق وزیر شروع گردد زیرا ( ماهی از سر گنده گردد نی زدم )

می گفت : مادام که اعضای مهم وزارت معارف از طبقه یسواد هیاهوگر و بارتی باز و سیاست فروش انتخاب میشوند و امتیاز فضلی و سابقه اعمال منظور نمیکردد اصلاحات محالست .

می گفت : من آنچه شرط بلاغت با تو می گویم توخواه از سختم بند گیر و خواه ملال .

« وحید »